



معرفی کتاب

نکرشی بر یک کتاب

نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی

□ اثر: حسن معلمی

کتاب «نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی» کاری است جدید در بررسی نظریات فلاسفه اسلامی در باب معرفت‌شناسی که به سفارش و همکاری گروه معرفت‌شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی توسط محقق ارجمند حجت‌الاسلام آقای حسن معلمی تحقیق و تألیف گردیده و در دسترس علاقه‌مندان به مباحث معرفت‌شناسی قرار گرفته است. این کتاب در نگاهی تاریخی به سیر تکاملی مباحث معرفت‌شناسی و سهم هر فیلسوف در حل مشکل شناخت، حاصل تلاش فیلسوفان مسلمان در پاسخگویی به شبهات معرفت‌شناسی در غرب را بررسی می‌کند. هر چند معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی همیشه بطور ضمنی مطرح بوده است اما با این وصف امروز پاسخگوی مشکلات و شبهات فراوانی که از فلسفه‌های جدید غرب برآمده است می‌باشد. این نکته نشانگر این است که مبانی فلسفه اسلامی بگونه‌ای است که اگر معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی بطور مستقل مطرح شود به مطالب ارزشمند فراوانی می‌توان نائل شد و این معنا در کارهای فیلسوفان معاصر اسلامی همچون علامه طباطبائی و شهید مطهری و دیگر بزرگان به وضوح قابل مشاهده است.

اگر بخواهیم به یکی از کلیدی‌ترین نمونه مباحث کتاب حاضر اشاره‌ای داشته باشیم، ارجاع علوم حصولی به علوم حضوری، را باید مورد توجه قرار دهیم. که مشکل‌گشای مسائل اساسی مانند سرّ مطابقت و ملاک مطابقت قضا یا است که امروز در فلسفه‌های غربی به صورت دو معضل اساسی خودنمایی می‌کنند. البته تقسیم علم به حصولی و حضوری و تقسیم علم حصولی به تصور و تصدیق و تقسیم تصورات به جزئی و کلی و تقسیم مفاهیم کلی به مفاهیم فکری، فلسفی و منطقی و... نیز از مباحث ارزشمند معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی است و لذا سعی می‌شود به طور ضمنی در بحث ارجاع علوم حصولی به علوم حضوری مطرح گردد.

مقدمه

علم به معنای مطلق دانش، به علم حصولی و حضوری تقسیم می‌شود. علم حصولی، حصول صورت اشیاء (معلوم) و علم حضوری حضور شیء و واقعیت (معلوم) است نزد عالم. به عبارت دیگر در علم حصولی بین واقعیت و عالم واسطه‌ای وجود دارد که همان مفاهیم و صورتهای ذهنی است ولی در علم حضوری واسطه وجود ندارد. نبود واسطه در علوم حضوری، این علوم را خطاناپذیر کرده است زیرا خطا در جایی مطرح است که بین عالم و واقعیت واسطه‌ای باشد و در مطابقت و عدم مطابقت آن واسطه با واقعیت تردید داشته باشیم ولی در جایی که واقعیت خود نزد عالم حضور دارد، خطا و صواب معنا ندارد.

از طرف دیگر علم حصولی به تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. صورتهای ذهنی بدون حکم هستند، همچون تصور، آسمان، زمین، آب، حسن، حسین و غیر آن.

تصورات به نوبه خود به تصورات جزئی همچون حسین و حسن و کوه دماوند و تصورات کلی همچون انسان، کوه، معلول و امثال آن، تقسیم می‌شوند. تصورات جزئی قابل صدق بر بیش از یک مصداق نیستند، بر خلاف مفاهیم کلی که بر بیش از یک مصداق قابل صدق می‌باشند. تصورات کلی نیز به مفاهیم ماهوی و فلسفی و منطقی تقسیم می‌شوند. زیرا مفاهیم کلی از دو حال خارج نیستند، یا مفاهیمی برگرفته از صورتهای و مفاهیم درون ذهن هستند و صفات آنها را باز می‌گویند، مثل مفهوم کلی و جزئی که بیانگر دو دسته از مفاهیم درون ذهن هستند، یعنی مفاهیم قابل صدق و غیر قابل صدق. در واقع این مفاهیم ذهنی هستند که یا صفت کلیت را دارند و یا صفت جزئیت و موجودات خارجی متصف به این صفات نمی‌گردند و اگر احیاناً به موجودات خارج از ذهن جزئی می‌گویند، جزئی به معنای شخصی است نه به معنای مفهوم غیر قابل صدق. زیرا موجودات خارج از ذهن اصولاً از قبیل مفاهیم نیستند تا متصف به کلی یا جزئی شوند. بنابراین مفاهیمی همچون کلی و جزئی مفاهیمی ذهنی و بیانگر ویژگیهای مفاهیم ذهنی هستند و مفاهیم منطقی نامیده می‌شوند.

مفاهیم دسته دوم (مفاهیمی که برگرفته از مفاهیم ذهنی نیستند) واقعی و عینی هستند یعنی بیانگر ویژگیها و صفات مفاهیم درون ذهن^(۱) نیستند بلکه به ویژگی امور دیگری می‌پردازند. این دسته مفاهیم به دو دسته تقسیم می‌شوند. مفاهیمی که از چیستی اشیاء حکایت می‌کنند و بیانگر ماهیت آنها هستند مثل مفهوم انسان، سفید، سیاه و امثال آن. دسته دیگر مفاهیمی‌اند که بیانگر چیستی اشیاء نیستند بلکه از وجود و صفات آن سخن می‌گویند مثل مفهوم وجود، عدم، ممکن، محال، علت، معلول و امثال آنها. دسته اول مفاهیم ماهوی و دسته دوم مفاهیم فلسفی نام دارند.

با توجه به مطالب مذکور فرق بین مفاهیم منطقی و دیگر مفاهیم کاملاً روشن است ولی فرق مفاهیم فلسفی و ماهوی نیاز به توضیحات دیگری دارد.

مفاهیم ماهوی در مواردی مسبوق به صورتهای جزئی و حسی هستند مثل مفهوم سفید، سیاه، که در ذهن تحقق پیدا می‌کنند. به عنوان مثال به محض باز کردن چشم و دیدن یک شی سفید رنگ، انسان به مفهوم جزئی و کلی سفید نائل می‌گردد. مفهوم جزئی توسط حس و مفهوم کلی آن توسط عقل بدست می‌آید. ولی مفاهیم فلسفی، مسبوق به صورتهای حسی و خیالی نیستند و معمولاً توسط مقایسه امور با یکدیگر بدست می‌آیند. به عنوان مثال تا انسان دو چیز را با یکدیگر مقایسه نکند و یکی را موثر در دیگری و دیگری را تاثیر پذیر از آن یک نیابد، به مفهوم علت و معلول نائل نمی‌شود. تقسیم مفاهیم کلی به مفاهیم منطقی، فلسفی و ماهوی، از ابتکارات فلاسفه اسلامی است و نتایج مثبت فراوان دارد و مانع خطاهای معرفت‌شناختی است.

مبادی مفاهیم کلی و مشکل مطابقت

یکی از مباحث مهم معرفت‌شناسی، بحث در باب مبدأ ادراکات بشری است؛ یعنی اینکه مفاهیم و ادراکات بشری چگونه و توسط چه ابزاری بدست آمده‌اند.

در پاسخ به این سؤال، مشکل بسیار مهمی طرح می‌گردد و آن اینکه مفاهیم فلسفی همچون علت و معلول و امثال آن، نه بسان مفاهیم منطقی هستند که از مفاهیم درون ذهنی افتراق شوند و نه همچون پاره‌ای از مفاهیم ماهوی اند که از طریق حواس بدست آمده باشند. ولی با این حال ما آنها را به عالم خارج نسبت می‌دهیم، یعنی بدون اینکه از طریق حواس پنجگانه از عالم خارج گرفته شده باشند، به خارج نسبت داده می‌شوند.

در پاسخ به این سؤال، هیوم^(۲) معتقد شد که این گونه مفاهیم ساخته ذهن هستند و ربطی به عالم خارج ندارند. کانت^(۳) آنها را قالب ذهن به حساب آورد و حاصل فلسفه کانت این شد که معرفت بشری برآیند ذهنی و خارج است و انسان هیچگاه به «واقع» آنچه‌آنچنان که هست علم پیدا نمی‌کند زیرا با قالبهای پیشین به مطالعه خارج از ذهن می‌پردازد و این قالبها به داده‌های ذهنی صورت می‌بخشند.

بحث مهم دیگری که در معرفت‌شناسی مطرح است، این که معرفت حقیقی عبارت است از یقین یا واقع. آنچه بشر از آن ناگزیر است، یقین است، زیرا انسان در هر چه شک کند، در شک خود شک ندارد. ولی احراز این امر که کدام یقین مطابق با واقع است و کدام جهل مرکب، امر آسانی نیست و نیاز به یقین دارد. در فلسفه غرب این تبیین به شکل‌های مختلفی صورت گرفته است. گاهی با مبنا قرار دادن تجربه و زمانی با طرح بحث هماهنگی معرفت بشری و در پاره‌ای از اوقات نیز با تغییر تعریف معرفت حقیقی (پراگماتیسم) سعی در حل مشکل داشته‌اند اما هیچکدام از این راه حلها مشکل گشا نبوده است بلکه تجربه‌گرایی مشکل آفرین نیز بوده است. بحث تفضیلی در این باب را باید در جای خود دنبال کرد.^(۴) حال با توجه به این دو مشکل اساسی در معرفت‌شناسی می‌توان اهمیت بحث ارجاع علوم به علوم حضوری را گوشزد کرد اما قبل از

پرداختن به این مهم لازم است انواع ارجاع علم حصولی به علوم حضوری را مطرح و سپس موارد لازم را بررسی کرد.

- ارجاع علوم حصولی به علوم حضوری را می‌توان به یکی از معانی زیر مطرح کرد:
- (۱) همه علوم حصولی خود یک علم حضوریند.
 - (۲) همه علوم حصولی از انفعالات نفسانی که اموری حضوریند گرفته شده‌اند.^(۵)
 - (۳) همه علوم حصولی از موجودات مجرد (عقلی و مثالی) گرفته شده‌اند.
 - (۴) همه علوم حصولی مشاهده امور مجردند.
 - (۵) معقولات ثانیه فلسفی برگرفته از دریافتهای حضوریند.^(۶)
 - (۶) بدیهیات اولیه قضایای تحلیلی و صدق آنها به دلیل حضوری بودن آنهاست.^(۷)
- اینک توضیح انواع مذکور:

(۱) همه علوم حصولی خود یک علم حضوریند: از آنجا که همه علوم حصولی در ذهن موجودند و مفاهیمی ذهنی هستند معلوم به علوم حضوری هستند، یعنی بین نفس انسان و آن صورتهای، صورتهای دیگری واسطه شده است. به عنوان مثال بین ما و درخت موجود در خارج، صورت ذهنی واسطه است ولی بین ما و صورت ذهنی درخت که در درون ذهن و نفس ما موجود است، واسطه‌ای به عنوان صورت ذهنی وجود ندارد. لذا علم ما به صورتهای ذهنی موجود در درون ذهن و نفس ما حضوری است. پس همه علم حصولی گرچه نسبت به واقعیتها و محکی خود حصولی نامیده می‌شوند ولی خود آنها حضوریند. در واقع حصولی بودن آنها به لحاظ حکایت‌گری آنهاست، حکایت از ماوراء مفهوم خود، ولی خود این مفاهیم به عنوان امور موجود در ذهن معلوم به علوم حضوری هستند. به عنوان مثال وقتی صورت درخت که در ذهن است با درخت خارجی سنجیده می‌شود علم حصولی نامیده می‌شود ولی خود همین صورت معلوم به علم حضوری است.

۲- همه علوم حصولی از انفعالات نفسانی که اموری حضوریند گرفته شده‌اند:^(۸) وقتی چشم خود را باز می‌کنیم، تصویری از اشیاء از طریق انعکاس نور در چشم ما منعکس می‌شود و اثری از این انعکاس به مغز منتقل می‌شود و در آن تأثیر می‌گذارد و در اثر این انفعال، قوه باصره نفس انسان که قوه مجرد از ماده است منفعل می‌گردد و آنگاه ذهن انسان از این انفعال رونق تصویری ذهنی می‌سازد؛ یعنی تصویری که ما از درخت در ذهن خود می‌سازیم در واقع تصویری نیست که بطور مستقیم از درخت خارجی گرفته شده باشد، بلکه تصویری است که از انفعال درونی نفس گرفته شده است و لذا همیشه با آن مطابق است زیرا انفعال نفسانی علوم به علوم حضوری است. البته مطابقت آن با عالم خارج از ذهن دلیل می‌طلبد.

۳- همه علوم حصولی از موجودات مجرد عقلی یا مثالی گرفته شده‌اند:^(۹) انسان ابتدا موجودات

مجرد عقلی و مثالی را در ظرف وجودی خودشان مشاهده می‌کند و سپس ذهن از آنها مفهوم و یا تصویر می‌سازد.

۴- همه علوم حصولی، علوم حضوری به مجردات عقلی و مثالی هستند: ^(۱۰) همه علوم حصولی در واقع مشاهده مستقیم حقایق مجرد است. مخصوصاً در باب مفاهیم کلی این امر بیشتر مورد تأکید است.

۵- معقولات فلسفی نیز برگرفته از علوم حضوریند: ^(۱۱) مفاهیم فلسفی همچون ملزم علت و معلول، وجود و عدم، طول و عرض و امثال اینها مفاهیمی هستند که بطور مستقیم از عالم خارج دریافت می‌شوند و اصولاً حواس پنجگانه به این مفاهیم نائل نمی‌شوند، لذا صورت حسی و خیالی از این مفاهیم در ذهن وجود ندارد، بلکه عقل با مقایسه بین حالات در وفق نفس به این مفاهیم نائل می‌آید. به عنوان مثال عقل انسان بین نفس و اراده مقایسه می‌کند و اراده را وابسته به نفس می‌یابد و نفس را طرف وابستگی بدان، لذا مفهوم معلول را از اراده و مفهوم علت را از نفس افتراع می‌کند. مشکلی که هیوم و کانت را به بیراه کشید با این تبیین حل می‌شود.

۶- بدیهیات اولیه معمولاً قضایای تحلیلی هستند و صدق آنها به دلیل حضوری بودن آنهاست: ^(۱۲) قضایای بدیهی همچون «هر معلولی علتی دارد»، «هر کلی بزرگتر از جزء خود است»، «دو بعلاوه دو می‌شود چهار» و امثال آن، قضایای تحلیلی هستند و قضایای تحلیلی قضایایی هستند که معنای محمول در درون موضوع حضور دارد. به عنوان مثال در جمله «هر معلولی علتی دارد»، مفهوم «علتی دارد» در درون مفهوم «معلول» وجود دارد. زیرا معلول یعنی هر چیزی که علتی دارد و از آنجایی که هر دو مفهوم، معلوم به علم حضوری هستند، تحلیلی بودن آنها نیز معلوم به علم حضوری است؛ یعنی حضور محمول در درون موضوع نیز یک علم حضوری و معلوم به علم حضوری است. لذا صدق این گونه قضایا به همین حضوری بودن موضوع و محمول در موضوع است؛ یعنی سرّ مطابقت قضایای بدیهی اولی ^(۱۳)، حضوری بودن آنهاست.

حال با توجه به موارد مختلف ارجاع علوم حصولی به علوم حضوری، می‌توان به دو مشکل مطرح شده در معرفت‌شناسی پاسخ معقول داد زیرا: مبادی معقولات فلسفی طبق معنای پنجم ارجاع، علوم حضوری است و از اتقان کافی برخوردار است و شبهه هیوم و کانت با این توضیح پاسخ داده می‌شود و دیگر نیازی به ذهنی خواندن آنها یا قالب ذهن دانستن آنها نخواهد بود. و مشکل دوم یعنی ملاک مطابقت قضایای بدیهی نیز روشن می‌گردد که همان حضوری بودن علم بدانهاست.

البته روشن است که مطابقت در نظریات وابسته به مطابقت بدیهیات اولیه است و در صورت استنتاج صحیح می‌توان مطابقت آنها را نیز احراز کرد و در باب مطابقت ذهن با خارج، با توجه به معنای سوم ارجاع، مباحث وجود ذهنی کافی و وافی به مقصود نخواهد بود، لذا از اصل علیت و

فرع آن باید برای احراز مطابقت در پاره‌ای از صفات و ویژگیهای موجودات خارجی همچون، نکل ما بُعد و امثال آن کمک گرفت.



کتاب «نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی» توسط پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، در قطع وزیری و ۳۱۶ صفحه و به قیمت ۱۳۰۰۰ ریال در تابستان ۱۳۷۸ انتشار یافته است.



پی‌نوشتها

- ۱- توجه به این نکته ضروری است که مفاهیم درون ذهن دو نوع ویژگی دارند. نخست ویژگیهایی که ویژگی مفهومی آنهاست، یعنی این ویژگیها را از آن جهت دارا می‌باشند که ذهنی و از سنخ مفهوم هستند به گونه‌ای که اگر در ذهن نبود، آن ویژگی را نداشتند. و ویژگیهایی که ویژگی موجود بودن و تحقق داشتن آنهاست، یعنی آن ویژگیها را به عنوان یک وجود و یک واقعیت دارد نه به عنوان یک امر ذهنی و حکایت‌کننده از غیر. مفاهیم منطقی برگرفته از ویژگیهای دسته اول هستند.
- ۲- فلسفه، نظری، ترجمه منوچهر بزرگمهر، چاپ سوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۶۹-۱۷۴ با کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۵، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، سروش تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۹۹-۳۳۰.
- ۳- کانت، تمهیدات، ترجمه دکتر حداد عادل، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۲-۱۹ و ۹۵-۱۱۸، ۱۲۰-۱۴۳، ۱۴۷-۱۵۹، ۱۶۱.
- ۴- ر. ک- نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه غرب - حسن معلمی.
- ۵- حسن معلمی، نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی، ص ۱۵۰-۱۵۴، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱.
- ۶- همان، ص ۱۶۷-۱۶۸، ۱۹۴-۱۹۵.
- ۷- همان، ص ۲۷۰-۲۷۱.
- ۸- نظریه مرحوم علامه طباطبایی و شهید مطهری رضوان!... تعالی علیهما.
- ۹ و ۱۰- نظریه مستفاد از نهادهای الحکمه، مرحله ۱۱، فصل ۱.
- ۱۱- نظریه مرحوم علامه و شهید مطهری رضوان!... تعالی علیهما.
- ۱۲- نظریه استاد مصباح یزدی.
- ۱۳- قضایایی که صرف تصور موضوع و محمول و نسبت بین آندو برای تصدیق کافی است و نیاز به تامل و تفکر و استدلال ندارد.